

.....
.....

نه، نگذريم!

پوران. معلم، پرستار، فعال سياسي، فعال اجتماعي، فعال جنبش زنان. اين همه كه اعتراض بود و مبارزه و عصيان. هم آنچه در آن جامعه و در اين زمانه سنتشكني بود و سرپيچي و لعن پذيري بود. و در همه حال و همواره با بي اعتنائی، ادامه راه بود با سربلندی و سرسختی و پايداری.

مرگ پوران، پورانها، مرا به دنياي افسانه ها مي برد. يا بهتر بگويم: گویی چنين می نماید كه افسانه ها هم واقعيتند. قُنوس، پرنده آتش. هر لحظه افتادن و همزمان برخاستن. افتادن و برخاستن. و برخاستن و افتادن.. از پا ننشستن. همچنان استوار ماندن. تلاش. بازهم تلاش. همواره تلاش!

پوران هم از تبار قُنوسها بود. پرنده آتش. يا پرنده آتشين! بگذريم؟

نه، نگذريم كه همچنان هستيم!

و درين همچنان بودن، به اين سخن واپسين، سخن چهارمين، سروده ای از ناظم حكمت (1931) گوش فرا دهيم كه ياران و همراهان را بدرود ميگويد؛ گوش فرا دهيم با ياد بيدار آن گرامی بانوی همیشه و همواره در تلاش برای بهتريها و برابريها و به روزيها!

" بدرود!

آسوده بمانيد، يارانم

آسوده بمانيد!

من ازينجا ميروم

با شمايان در دل

و با پيكارم در سر.

آسوده بمانيد!

ياران خودم

آسوده بمانيد!

نمیخواهم شما را بر کرانه دريا بينم

ردیف، همچون پرندهگان کارت پستالها

نمیخواهم شما را با دستمالی به دست بينم

نه! نه، چنين کاری.

من خودم را به تمامی در چشمان دوستانم مي بينم.

ای يارانم!

همرزمانم!

همراهانم!

بدرود و نه سخنی بيش.

شبه چفت در را خواهند شكست

سالها پردۀ كتان خود را بر روی پنجره خواهند بافت

و من سرود زندانم را همچون سرود پیکار
خواهم خواند.
ما یکدیگر را خواهیم دید، یارانم، ما یکدیگر را خواهیم دید.
با هم به خورشید خنده خواهیم زد
شانه به شانه پیکار خواهیم کرد.
ای یارانم!
همرزمانم!
همراهانم!
بدرود.
ناصر پاکدامن